

تاریخ فلسفه

اخلاق از زمان پوزیتیویسم منطقی ۷۹

نوشته دکتر آرتور هولمز از کالج ویتون

فکر می‌کنم این هفته صدایم را پس گرفته‌ام، بنابراین برای من کمتر دردناک است، و امیدوارم برای شما هم همینطور باشد. هفته گذشته، ما به بررسی این موضوع پرداختیم که چگونه تحلیل زبان عادی، تجربه‌گرایی علمی خشک پوزیتیویست‌های منطقی را گسترش داده و سست کرده است. و ما این را به ویژه با اشاره به مناقشه زبان دینی دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ دیدیم، که به دنبال نوعی ارجاع تجربی برای صحبت در مورد خدا بود.

می‌خواهم امروز صبح، کمی دیرتر، امروز بعد از ظهر، نگاهی به نظریه اخلاق، از زمان پوزیتیویسم منطقی بیندازم و آنچه در ابتدا خواهیم دید، همان نوع تأثیر تحلیل زبان عادی در شکستن آن حصار پوزیتیویسم منطقی با نظریه اخلاق احساسی آن است. آیر این موضوع را در آن فصل از کتاب خود در مورد اخلاق و الهیات، بسیار مؤثر بیان می‌کند، زمانی که استدلال می‌کند که واقعاً هیچ قضاوت اخلاقی قابل انجامی وجود ندارد، فقط بیان احساسی، حتی اظهاراتی در مورد حالات ذهنی امور، حتی آن قضاوت‌ها نیز وجود ندارند. آنها صرفاً توصیف حالات روانی هستند، نه قضاوت‌های اخلاقی.

و بنابراین گفتن هر چیزی مانند دزدی اشتباه است یا جنگ شرم‌آور است، صرفاً احساسی است و هیچ معمولی را برای آنچه در مورد آن صحبت می‌کنیم، به ارمغان نمی‌آورد. حال، تأثیر تحلیل زبان عادی در بحثی که در درون آنچه ما فرااخلاق می‌نامیم، در جریان بود، آشکار می‌شود، در واقع اصطلاحی که در رابطه با تلاش جی. ای. مور برای یافتن خیر ابداع شد. به یاد دارید که مور معتقد بود که ما نوعی دانش شهودی، از خیر و شناخت شهودی، یا بهتر بگوییم، از خیر داریم، اگرچه نمی‌توانیم آن را به هیچ ویژگی طبیعی شادی، لذت، فایده، قانون طبیعی یا هر چیز قابل تعریف تجربی یا متافیزیکی، تقلیل دهیم، مغالطه طبیعت‌گرایانه او.

خب، البته، آیر با این ادعا که اگر نتوانیم خیر را تعریف یا توصیف کنیم، این اصطلاح بی‌معنی است، به شهودگرایی مور پاسخ داد. و بنابراین نظریه عاطفه‌گرایی صرفاً از همین نوع ملاحظات سرچشمه گرفته است. اما فرااخلاق با معنای زبان اخلاقی سروکار دارد.

در نتیجه‌ی ادعای پوزیتیویسم منطقی مبنی بر بی‌معنی بودن اصطلاحات اخلاقی، از نظر شناختی بی‌معنی بودن آنها، دغدغه‌ی اصلی بودند. این اصطلاحات به هیچ چیز اشاره نمی‌کنند. اما شهودگرایی در نتیجه‌ی این امر از بین نرفت.

دبلیو. دی. راس نوعی شهودگرایی را ادامه داد که در آن آنچه شهودی است، درست است، نه خوب، بلکه درست است. و شما می‌توانید این دو اصطلاح را با تمایز موازی بین میل و نمی‌توانم از هم متمایز نگه دارید. میل و هر اخلاق پیامدگرا یا غایت‌گرایانه به خوبی، نتیجه خوب، پایان خوبی که ما دنبال می‌کنیم، توجه دارد.

در حالی که حق به کیفیت یک عمل یا انگیزه مربوط می‌شود، نه به لحاظ عواقب آن. در نمی‌توان، حق همیشه از روی وظیفه عمل می‌کند. بنابراین، دبلیو. دی. راس معتقد بود که ما یک تشخیص شهودی از حق داریم.

معنای آن اصطلاح روشن می‌شود، هرچند نمی‌توانیم آن را به هیچ ویژگی دیگری تقلیل دهیم، و همچنان از مغالطه طبیعت‌گرایانه اجتناب کنیم، می‌بینید. اما مثلاً در مورد انعقاد قرارداد یا دادن قولی، قابل تشخیص است. آنگاه تشخیص می‌دهیم که تعهداتی در پی داریم.

و درست است که ما به تعهدات خود عمل کنیم. و بنابراین معنای این اصطلاح به تعهدات عموماً شناخته شده ناشی از روابط و قراردادهای خاص مربوط می‌شود. ممکن است متوجه شوید که آنچه در آنجا آغاز می‌شود، از زمان نوعی قراردادگرایی، نوعی مضمون قراردادگرایی، بسیار رایج‌تر شده است.

با انعقاد یک قرارداد، ما تعهداتی داریم. بعداً متوجه خواهیم شد که این امر به عنوان مبنای تمام تعهدات اخلاقی، نوعی رابطه قراردادی، جهانی می‌شود. اما این صرفاً یک نقطه مرجع برای راس در ارائه نمونه‌هایی از تشخیص شهودی ما از حق است.

اما تحلیل زبان عادی وقتی به سایر پیشرفت‌هایی که فهرست کرده‌ام می‌رسد، مؤثرتر عمل می‌کند. رویکردی از دیدگاه اخلاقی که تا حدودی توسط ویلیام فرانکر، که در دانشگاه میشیگان تدریس می‌کرد، توسعه یافت مقدمه‌ای پرکاربرد به نام «اخلاق ساده» نوشت که برای کتابی با حدود ۱۰۰ تا ۱۲۰ صفحه، احتمالاً بیش از هر کتاب دیگری مورد استفاده قرار گرفته و هنوز هم به آن ارجاع داده می‌شود. فرانکر فارغ‌التحصیل کالج کالوین و دارای پیشینه اصلاح‌طلبی مسیحی بود.

و اگرچه خداباوری او به صراحت در کتابش بیان نشده است، اما مطمئناً در زیر سطح آن وجود دارد. و در مقاله‌ای که او نوشت، آشکار شد، فکر می‌کنم قبلاً این را برای شما ذکر کرده باشم، که او در اواخر دهه 30 نوشت، تا جایی که به یاد دارم، در پاسخ به مغالطه طبیعت‌گرایانه جی. ای. مور، جایی که او استدلال کرد، که اگرچه نمی‌توانید یک «باید» را از یک «هست» استنتاج کنید، اگر یک مقدمه اضافی، مثلاً از نوع الهیاتی داشته باشید، می‌توانید یک «باید» را از یک «هست» استنتاج کنید. به عبارت دیگر، در حالی که الف منطقاً مستلزم ب نیست، الف به علاوه ب منطقاً مستلزم ب است. بنابراین، با افزودن مقدمه‌ای که می‌تواند منبعی برای الزام اخلاقی، مبنایی برای ارزش‌ها، معرفی کند، می‌توانید نوعی الزام اخلاقی را از مقدمات واقعی خاص استنتاج کنید.

بنابراین اگر بگویید، فرض ب، خدا، یک موجود اخلاقی شخصی وجود دارد، بلافاصله نوعی قضاوت ارزشی در مورد فرض اولیه خواهید داشت. اما در هر صورت، آن مقاله اولیه او، که در واقع شهرت او را در فلسفه تثبیت کرد، آن مقاله اولیه او، فکر می‌کنم، راه را برای تأکید بعدی او بر اتخاذ یک دیدگاه اخلاقی هموار کرد. زیرا معنای اصطلاحات اخلاقی به اتخاذ یک دیدگاه اخلاقی توسط شما بستگی دارد.

به عبارت دیگر، اتخاذ یک دیدگاه اخلاقی نشان دهنده یک عنصر غیرشناختی است، نه صرفاً احساسی، بلکه نوعی نگرش غیرشناختی است، زیرا شما خود را متعهد به ارزیابی اخلاقی امور می‌کنید. بنابراین با افزودن آن دیدگاه غیرشناختی، کم‌کم متوجه می‌شوید که اصطلاحات اخلاقی به نگرش‌هایی اشاره دارند که در یک دیدگاه اخلاقی دخیل هستند. آنها آن نقطه مرجع روانشناختی را دارند.

ممکن است بگویید که این منجر به نوعی ذهنیت‌گرایی اخلاقی می‌شود، که در آن اصطلاحات اخلاقی در رابطه با حالات ذهنی مانند اتخاذ دیدگاه اخلاقی تعریف می‌شوند. بسیار خوب، اما در نتیجه شما هنوز قضاوت‌های اخلاقی شناختی دارید، چیزی که در مورد ای. جی. ایر نداشتید. کورت بایر دومین نماینده این فیلسوف استرالیایی است.

بیشتر به تجویزگرایی آرام. هیر اشاره می‌شود. آرام. هیر، که در آکسفورد تدریس می‌کرد، یادتان هست که در رابطه با بحث زبان دینی از او نام بردم. او مردی بود که نمونه‌ای از استاد آکسفورد بود، یادتان هست که در مورد کسی که در آن زمان تلاش می‌کرد، نگاه غیرمنطقی داشت.

در کتابش، زبان اخلاق، سعی کرد کاربرد عادی، آن عبارت را به خاطر داشته باشید، سعی کرد کاربرد عادی زبان اخلاقی را در زبان رایج تحلیل کند. و به این نتیجه رسید که آنچه در زبان اخلاقی غالب است، یک دستور زبان امری است نه یک شکل خبری. به طوری که اهمیت ریشه‌ای این نیست که شما یک گزاره واقعی بیان می‌کنید، الف ب است، یا چیزی شبیه به آن، دزدی اشتباه است، بلکه وجه امری است.

این کار را نکن! زبان اخلاق تجویز می‌کند، نه توصیف. و به این ترتیب، از تأیید پوزیتیویستی توصیفات ظاهراً واقعی طفره می‌رود. اظهارات اخلاقی توصیفات واقعی نیستند؛ آنها تجویز هستند، و بنابراین شما چیز متفاوتی دارید.

این ادعا که دیدگاه پوزیتیویسم منطقی در مورد زبان چنان خام و ناپخته محدود شده بود که تنها به همان گویی‌ها و گزاره‌های توصیفی اجازه می‌داد، تلویحاً قابل توجه است. هر چیز دیگری بیان احساسی است، خوب، در مورد دستورات و غیره چطور؟ به این معما حتی در ویتگنشتاین توجه کنید، عبارتی که دیشب، یا بهتر بگویم هفته‌ی پیش برایتان خواندم، جایی که ویتگنشتاین می‌گوید، کسی می‌گوید، تو نباید

و چیزی که شما می‌خواهید در پاسخ بگویید این است که، خوب، اگر این کار را بکنم چه؟ چیزی که ویتگنشتاین به نوعی با آن بازی می‌کند، عجیب و غریب بودن «نباید بکنی» است، اگر با یک دیدگاه تقلیل‌گرایانه کار کنید که تمام کاری که می‌توانید انجام دهید این است که گزاره‌های واقعی بسازید یا چیزها را از نظر احساسی بیان کنید. شما می‌گویید، این چیست که نباید بکنی؟ و هیر، در واقع، این را دریافته و آن را به عنوان ویژگی برجسته زبان اخلاقی، نه تنها احکام اخلاقی، بلکه همه انواع دیگر زبان اخلاقی نیز می‌بیند. تجویزگرایی.

البته این نوع تجویزگرایی، در مورد مبانی‌ای که بر آن مبتنی است، کاملاً غیرمتعهدانه است. این می‌تواند یک تجویز اجتماعی باشد. می‌تواند یک تجویز والدین باشد.

ممکن است دستور یا فرمان دیگری باشد. حتی می‌تواند یک فرمان الهی باشد. و آن یادداشت فرمان الهی همانطور که متوجه شدید، کمی بعدتر ظاهر می‌شود.

است، و UCLA خوب، تجویزگرایی کمی بعد از ظهور توصیفگرایی ظاهر شد. توصیفگرایی. فیلیپا فرت، که در جان سرل، اینجا، جوهره این است که صرفاً از حقایق تجربی است، اما از حقایق تجربی سرشار از ارزش

و جان سرل، برای اینکه منظورش را برساند، در مقاله‌ای با عنوان «چگونه می‌توان یک «باید» را از یک هست «استخراج کرد»، روش انجام این کار را نشان داد. بنابراین، اینجا روی تخته، اجازه دهید فعلاً این «را خاموش کنم تا بتوانید کمی بهتر آن را ببینید. جونز گفت: «من بدینوسیله قول می‌دهم ۵ دلار به اسمیت بپردازم.»

خوب، این یک گزاره‌ی واقعی است که از نظر تجربی قابل اثبات است. بنابراین، نتیجه می‌شود که جونز قول داده ۵ دلار به اسمیت بپردازد، یک ترجمه‌ی ساده. بنابراین، دوباره نتیجه می‌شود که جونز خود را ملزم به پرداخت ۵ دلار به اسمیت کرده است، صرفاً به تعریف اصطلاحات برمی‌گردد.

بنابراین، به ترجمه ساده، جونز موظف است ۵ دلار به اسمیت بپردازد. و در نتیجه، باز هم، به ترجمه ساده، جونز باید ۵ دلار به اسمیت بپردازد. و شما یک تعهد اخلاقی دارید که از یک گزاره قابل اثبات تجربی ناشی می‌شود.

به عبارت دیگر، برخی موقعیت‌های واقعی وجود دارند، مانند قول دادن، که یک کنش اجتماعی است، چیزی که به صورت تجربی قابل توصیف است. برخی موقعیت‌های قابل توصیف وجود دارند که شامل یک باید «اخلاقی می‌شوند. بنابراین شما با توصیف دقیق و ترجمه توصیف بر اساس آن، یک «هست» را از «یک» باید «توصیف می‌کنید».

و بنابراین، کاری که سو انجام می‌داد، همانطور که می‌بینید، اشاره به چیزی بود که او آن را کنش گفتاری می‌نامد، از این نوع که اولاً، جونز گفت، من بدینوسیله قول می‌دهم ۵ دلار به اسمیت بپردازم. این نوعی کنش گفتاری است. این نوعی کنش گفتاری از نظر اخلاقی متعهدانه است.

است. بنابراین شما به یک توصیف‌گرایی می‌رسید AGA زبان بسیار متنوع‌تر از ساده‌سازی‌های بیش از حد. اکنون، از بسیاری جهات، یکی از جالب‌ترین پیشرفت‌ها، نظریه فرمان الهی است.

حال، ادبیات مربوط به نظریه فرمان الهی، و برای آن دسته از شما که در حوزه نظریه اخلاق بوده‌اید، این موضوع قدیمی است، اما ادبیات مربوط به نظریه فرمان الهی اغلب آن را به قرون وسطی، در واقع به گفتگوی افلاطون، اوتیفرون، برمی‌گرداند، جایی که سقراط در مورد موضوع احترام به والدین و احترام به الوهیت و غیره بحث می‌کند. این سؤال را مطرح می‌کند که آیا این فرمان درست است زیرا خدا آن را می‌خواهد، یا خدا آن را می‌خواهد زیرا درست است؟ این نوع چیزهایی است که افلاطون مطرح می‌کند. خوب نکته این است که یک سنت طولانی وجود دارد که وظایف اخلاقی ما را، البته، به خواست خدا نسبت می‌دهد.

قانون خدا، فرامین خدا، هر چقدر هم که اعلام شده باشند. و این در این رابطه، از معنای اصطلاحات اخلاقی، برداشت شد. حال، من عمداً به این شکل به آن می‌پردازم تا اشاره کنم که نظریه فرمان الهی می‌تواند حداقل به دو یا شاید سه روش مختلف مورد استفاده قرار گیرد.

می‌توان از آن استفاده کرد، و فکر می‌کنم شاید این مفیدترین اهمیت آن باشد؛ می‌توان از آن در صحبت درباره مبنای تعهد اخلاقی استفاده کرد. چرا خوب باشیم؟ خوب، اراده خدا. نظریه فرمان الهی

کاملاً واضح است که مبنای تعهد اخلاقی چیست. همچنین از آن به عنوان منبع دانش اخلاقی ما استفاده شده است. چگونه می‌دانیم چه چیزی درست است؟ زیرا خدا گفته است.

و اتفاقاً، کارل هنری، در نوشته‌هایش در مورد اخلاق، از این نظر بر آن تأکید می‌کند. در واقع، او این جنبه‌های مختلف را از هم متمایز نمی‌کند، اما عمده‌تاً دغدغه او تأکید بر منبع معرفت اخلاقی است. من فکر می‌کنم اگر تشخیص دهید که در امور اخلاقی وحی عمومی و همچنین وحی خاص وجود دارد، هنوز هم می‌توانید از آن برای تأکید بر منبع معرفت اخلاقی استفاده کنید.

و البته، در رومیان ۱، پولس به صراحت در مورد دانش اخلاقی از طریق وحی عمومی صحبت می‌کند. تا جایی که شاهدهی بر قانون اخلاقی در نحوه‌ی ساخت طبیعت انسان برای عملکرد وجود دارد، پس به این معنا داشتن خدا به عنوان خالق به معنای این فرمان الهی در آنجا است. اما سومین روشی که نظریه فرمان الهی در آن استفاده می‌شود، و روشی که در این زمینه‌ی پساپوزیتیویستی مهم است، از نظر معنای اصطلاحات اخلاقی است.

منظور از درست یا غلط بودن چیزی چیست؟ منظور از خوب یا بد بودن آن چیست؟ ارجاع به فرامین خداوند است. ارجاع به اراده خداوند. بنابراین این تجدید نظریه فرمان الهی برای پاسخ به مسائلی که آیر مطرح کرده، آمده است.

مشهود است. اتفاقاً، شنیده‌اید، شاید UCLA حالا، این به وضوح در نوشته‌های رابرت آدامز در دانشگاه مرلین آدامز را وقتی که برای کنفرانس اینجا بود ملاقات کردید، سال گذشته بود؟ رابرت آدامز همسر اوست.

. تعدادی مقاله در مورد نظریه فرمان الهی نوشته است

فیلیپ کوئین کتابی در این مورد نوشته است. او در دانشگاه براون بود. او، مانند بسیاری از افراد خوب دیگر، اکنون در نوتردام است.

به نظر می‌رسد تمام دنیا در نوتردام جمع شده‌اند. و فیل کوئین هم همینطور است. او اکنون، اتفاقاً، سردبیر مجله‌ی «ایمان و فلسفه»، مجله‌ی انجمن فیلسوفان مسیحی است.

اما در حال حاضر این دو نفر صداهای اصلی هستند. اما تأکید بر نظریه فرمان الهی به الیزابت آنسکومب نیز برمی‌گردد. نام چه کسی را باید بشناسید؟

یک فیلسوف زن کاتولیک بریتانیایی که از دهه چهل به بعد، کارهای بزرگی در حوزه فلسفه اخلاق و روانشناسی فلسفی انجام داده است. خب، فکر می‌کنم در سال ۱۹۵۵ بود، فکر می‌کنم همینطور بود. او مقاله‌ای در مجله بریتانیایی مایند با عنوان فلسفه اخلاق مدرن منتشر کرد.

فلسفه اخلاق مدرن. که در آن او شکایت کرد که گویی نیم قرن است نوعی توطئه برای حذف مفهوم قانون از اخلاق مدرن در جریان بوده است. او به ویژه در مورد تأثیر فایده‌گرایی صحبت می‌کند.

اما البته، داستان نیمه اول این قرن نه تنها شامل گسترش اخلاق فایده‌گرایانه، بلکه ظهور پوزیتیویسم منطقی نیز می‌شود. که آشکارا مفهوم قانون را از فلسفه اخلاق حذف کرد. ادعای او این بود که کاملاً تعجب‌آور نیست که بدون نوعی اخلاق قانونگذار، حفظ مفهوم قانون اخلاقی بسیار دشوار است.

و بر این اساس، او به ریشه‌های مفهوم قانون اخلاقی در سنت غربی، که در سنت یهودی-مسیحی و در، رواقی‌گری رومی است، اشاره کرد. حال آن ترکیب. و او، به عنوان یک کاتولیک، به عنوان یک توماسیست البته، برای تجدید تأکید بر قانون اخلاقی استدلال می‌کرد.

که نه تنها مبنایی برای الزام، بلکه برای معناداری مفهوم قانون اخلاقی به ما می‌دهد. معناداری مفهوم قانون اخلاقی. این اصطلاح در صورتی می‌تواند معنادار باشد که یک واضح قانون اخلاقی وجود داشته باشد.

و آنچه او می‌خواهد یک نظریه قانون طبیعی است. ترکیبی از فرمان الهی و قانون طبیعی. فرمان الهی به اصطلاحات اخلاقی معنا می‌دهد، و همچنین مبنایی برای اقتدار فراهم می‌کند.

و قانون طبیعی از این نظر که چگونه ما می‌دانیم تعهدات اخلاقی ما چیست. بنابراین، آن داستان واقعاً کل نظریه اخلاق را، به نظر من، عملاً، به جایی که قبل از ظهور پوزیتیویست‌ها در صحنه بود، بازمی‌گرداند. در

واقع، از برخی جهات، به دلیل چالش‌های جدی برای اخلاق صرفاً فایده‌گرایانه که به ویژه در نظریه فرمان الهی ظاهر می‌شوند، از آنچه هست، جلوتر است.

اما همچنین از نظر اخلاقی و اخلاق تجویزی. نظری، سؤالی دارید؟ بله، کارل. بله، اما کمی دقیق‌ترش کنید. کارل.

قانونگذار اخلاقی وجود نداشته باشد، مفهوم قانون اخلاقی معنایی ندارد. هیچ مرجع تجربی، هیچ مرجع واقعی برای قانون اخلاقی وجود ندارد. حال، ممکن است قوانینی توسط انسان‌ها وضع شده باشد، اما در آن صورت، شما یک قوه مقننه یا حاکمی خواهید داشت که وظیفه قانونگذاری اخلاقی را انجام می‌دهد.

که قانون‌گذار الهی به قانون اخلاقی جهانی و تغییرناپذیر معنا ببخشد، مفهومی که بدون آن از نظر تجربی، بی‌معنی و از نظر واقعی بی‌معنی خواهد بود. کانت چگونه به این موضوع پاسخ می‌داد؟ خب، اول از همه، کانت نگران معنای تجربی و قابلیت تأیید تجربی و همه این مسائل نبود.

خواهید دید. سوال شما جالب است زیرا کانت آن را برعکس انجام می‌دهد. کانت می‌گوید از آنجایی که ما این تشخیص شهودی از حس وظیفه را داریم، ما این تشخیص شهودی را داریم، باید آن را به نحوی توضیح دهیم.

به عبارت دیگر، در نهایت، یک قانونگذار اخلاقی. خواهید دید. بنابراین حدس من این است که کانت آنسکومب را به خاطر این نکته تحسین می‌کرد، در حالی که نظریه قانون طبیعی او را با مبنای متافیزیکی‌اش رد می‌کرد.

خواهید دید. اما کانت هم به همان اندازه آنسکومب، ارتباط بین قانون اخلاقی و واضع قانون اخلاقی را به روشنی تشخیص می‌دهد. بله.

کانت می‌گفت شما باید قانون‌گذار را فرض کنید. و من گمان می‌کنم که آنسکومب، حداقل در دهه 1950 به عنوان یک توماسیست، می‌گفت می‌توانیم از پنج استدلال توماس برای قانون‌گذار اخلاقی استفاده کنیم. اما حتی بدون قانون‌گذار، کانت می‌گفت ما وظیفه داریم.

بله، او می‌گفت ما یک حس تعهد اخلاقی داریم. آن شهود. خب، بله، ما یک تشخیص شهودی از مبنای مشترک اخلاق داریم که همیشه باید از روی حس وظیفه عمل کنیم.

بله، از این نظر، شهودی است. تناقض زمانی پیش می‌آید که سعی می‌کنید منطقی عمل کنید و کاری را انجام دهید که اشتباه است. اینجاست که تناقض، در قضاوت اخلاقی خاص، خود را نشان می‌دهد.

اما فکر می‌کنم تفاوتی که بین آنها وجود دارد و شما ممکن است به آن برسید این است. من از اصطلاح شهودی برای کانت استفاده می‌کنم. بله، نه به معنایی که مور یا راس می‌گویند، شهودی نیست، بلکه به معنای یک هسته مشترک اخلاق است.

اما به دلیل ظهور معیار اثبات‌پذیری پوزیتیویستی، آنسکومب می‌خواهد از این نوع رویکرد اجتناب کند. زیرا پوزیتیویست از کانت می‌پرسد. جایگاه چیست؟ معنای این حس وظیفه چیست؟ آیا این یک حس وظیفه است که به صورت تجربی قابل دسترسی باشد؟ و پوزیتیویست می‌گفت نه، اینطور نیست.

احساس گرایانه آیر رد می‌شود. آیا شما هم از این نظریه پیروی می‌کنید؟ حال، آنسکومب با نادیده گرفتن این موضوع، سعی دارد به معنایی برای مفهوم وظیفه یا قانون اخلاقی بازگردد. بنابراین، آن را به یک قانون‌گذار اخلاقی وابسته می‌کند.

کارل؟ پس، تشخیص این قوانین اخلاقی فقط نتیجه‌ی یک قانون‌گذار اخلاقی است؟ شهودی نیست، اما بیشتر... بله، بله، بله. بنابراین اگر شخصی یک طبیعت‌گرای تمام‌عیار باشد و هیچ قانون‌گذار اخلاقی نداشته باشد، احتمالاً هیچ معنایی برای قانون اخلاقی پیدا نخواهد کرد. اصلاً هیچ معنای واقعی‌ای

حالا می‌بینید، از خودتان پرسید، می‌توانید این را کاملاً واضح ببینید، از خودتان پرسید که بر اساس نظریه‌ی «اثبات‌پذیری آیر، چه نوع معنایی به جمله‌ای مانند «همه‌ی ما از نظر اخلاقی ملزم به قانون جهانی هستیم نسبت داده می‌شود؟ می‌بینید؟ خب، الزام اخلاقی یعنی چه؟ داشتن احساسات ذهنی مبنی بر اجبار به انجام این کار؟ احساسات ذهنی گناه، بسیار خوب، آیر می‌گوید، این چیزی است که روانشناس باید توصیف کند، هیچ ربطی به تعهد اخلاقی ندارد. می‌بینید؟ بنابراین اگر صرفاً به توصیفات روانشناختی برگردید، اصلاً کمکی نمی‌کند. چهار نوع زبان اخلاقی آیر را به خاطر دارید؟ یادتان هست؟ توصیفات روانشناختی وجود دارد، و توصیفات روانشناختی و سایر توصیفات ذهنی.

خب، نصیحت‌هایی وجود دارد که صرفاً احساسات را برمی‌انگیزند. اظهارات کاملاً احساسی وجود دارد، و احکام اخلاقی ادعایی نیز وجود دارد. باید بگویم، گزاره‌های فرااخلاقی نیز وجود دارد.

بسیار خوب، بیاید به سراغ مورد بعدی برویم. نتیجه آن بحث بر سر زبان اخلاق و معنای آن، اخلاق هنجاری را دوباره مطرح کرد. و ما در 20 سال گذشته فعالیت کاملاً پرشوری در اخلاق هنجاری داشته‌ایم.

من پنج نفر از تأثیرگذارترین نویسندگان را فهرست کرده‌ام، نام‌هایی که باید با آنها آشنا شوید، و اگر در حال مطالعه‌ی نظریه‌ی اخلاق بوده‌اید، همین الان هم با آنها آشنا هستید. جان رالز در هاروارد، کتابش درباره‌ی نظریه‌ی عدالت، که رویکردی قراردادگرایانه را معرفی می‌کند. شما مفهوم وضعیت طبیعی جان لاک را به یاد می‌آورید، که به دلیل نیازها و حقوق مشترک، به یک جامعه‌ی مدنی وابسته به نوعی قرارداد اجتماعی منجر شد.

کاری که رالز انجام می‌دهد فقط صحبت از یک مبنای قراردادی برای حکومت نیست، بلکه یک مبنای قراردادی برای تمام اخلاق است. بنابراین او باید معادلی برای وضعیت طبیعی رالز داشته باشد. و آنچه او توصیف می‌کند، چیزی است که در پشت چیزی که او آن را حجاب جهل می‌نامد، اتفاق می‌افتد.

حجاب جهل. به عبارت دیگر، اگر گروهی از مردم موضعی اتخاذ کنند که هیچ چیز در مورد نتایج آینده که ممکن است بر آنها تأثیر مثبت یا منفی بگذارد، نمی‌دانند. حجاب جهل

پس چه نوع اصولی را برای نظم بخشیدن به زندگی ما در پشت آن حجاب جهل تعیین می‌کنید؟ و او پیشنهاد می‌دهد که آنچه پدیدار می‌شود، آنچه او پیشنهاد می‌کند، مبتنی بر دو اصل است. اول اینکه مزایا و هزینه‌های جامعه باید به طور عادلانه توزیع شود. و دوم اینکه این باید زمانی باشد که نابرابری با مزیت به نفع کم‌بهره‌ترین افراد وجود داشته باشد.

با مزایایی که به نفع کم‌بهره‌ترین افراد است. خب، و بر این اساس، او سعی کرد روشی را پیشنهاد کند که از طریق آن می‌توان اقتصاد سیاسی را به این شکل سامان داد. این رویکرد کاملاً فایده‌گرایانه نیست.

اگرچه وقتی او از برابر کردن مزایا و هزینه‌ها صحبت می‌کند، بدیهی است که یک نکته‌ی پیامدگرایانه وجود دارد. اما این یک رویکرد فایده‌گرایانه نیست. او صرفاً نمی‌گوید که سود را برای حداکثر تعداد افراد به حداکثر برسانید.

نه. یک نکته کانتی در آن وجود دارد، تأکید بر برابری، نادیده گرفتن سایر ملاحظات. یک نکته کانتی در آن وجود دارد، اما این یک اخلاق کانتی نیست که از روی حس و وظیفه‌شناسی اولیه عمل کند.

این یک ترتیب قراردادی است. بنابراین اخلاق مبتنی بر یک فرمان الهی نیست. مبتنی بر یک اصل اخلاقی پیشینی نیست.

این [روش/روش / ... بر ارزیابی تجربی پیامدها متکی نیست. بسیار خوب. به این ترتیب، شما فرمان الهی، قانون طبیعی، اخلاق کانتی و اخلاق فایده‌گرایانه را حذف می‌کنید.

این بیشتر بر توافق اجتماعی متکی است. این بیشتر بر توافق اجتماعی متکی است. و رویکرد او بحث‌های زیادی را نه تنها در بین اخلاق‌دانان، بلکه در علوم سیاسی، اقتصاد و غیره به خود اختصاص داده است.

بر اساس این اصول، به سمت فلسفه سیاسی-اقتصادی لیبرال‌تر از محافظه‌کارانه است. همچنین در هاروارد، رابرت نوزیک، آنارشی، دولت و آرمان‌شهر، در اندیشه اقتصادی و سیاسی تقریباً محافظه‌کارانه‌ترین حالت ممکن را دارد. نکته نوزیک این است که فقط یک اصل اساسی وجود دارد.

اینکه هر فردی حق دارد هر چه می‌تواند به دست آورد، تا زمانی که آن را به طور غیرقانونی از شخص دیگری نگیرد. حقوق اکتساب. این نوعی خودخواهی اخلاقی است.

تنها اصل اخلاقی اساسی، احترام به حقوق مالکیت است. او، او از یک شبکه ایمنی برای محروم‌ترین افراد حمایت می‌کند. اما اساساً، این یک فردگرایی تمام‌عیار است.

به نظر من او تجلی فلسفی نوعی از اقتصاد ریگان است که از ابتکار فردی و اساساً از حقوق اکتسابی با حداقل مقررات قانونی و یک شبکه ایمنی صحبت می‌کرد. جالب اینجاست که دو نفر همزمان در یک دپارتمان در هاروارد بودند. چند سال پیش، یکی از فارغ‌التحصیلان ما در دانشکده حقوق در هاروارد بود و آنها در مورد ... بحث می‌کردند. این دو دیدگاه در یک کلاس حقوق، که ناگهان صدایی از انتهای کلاس، که معلوم شد رالز است، حرف کسی را قطع و اصلاح کرد.

و صدای دیگری، که معلوم شد نوزیک است، از آن طرف اتاق نیز حرفش را قطع کرد، و به این ترتیب آن دو نفر در آن کلاس حقوق مشغول بحث در مورد این موضوع شدند. گمان می‌کنم بحث‌های زیادی بوده است. آلن گودورث، دانشگاه شیکاگو، چند سال پیش بازنشسته شد.

عقل و اخلاق اساساً یک کانتی. و از بسیاری جهات، او نماینده‌ی تجدید حیات رویکردهای کانتی به اخلاق است.

اغلب به آن احترام به اشخاص می‌گویند. احترام به اشخاص اصل اساسی است. به یاد دارید که دومین صورت‌بندی کانت از امر مطلق این بود که ما باید همیشه با مردم به عنوان غایت رفتار کنیم و نه صرفاً به عنوان وسیله.

احترام به اشخاص. خوب، آلن گودورث سعی می‌کند این را با این واقعیت توضیح دهد که هر یک از ما می‌خواهیم حداکثر آزادی ممکن را برای دنبال کردن پروژه زندگی خودمان داشته باشیم. حال، این واقعیت که من آن آزادی را می‌خواهم، اگر قرار است از نظر منطقی سازگار باشم نه از نظر منطقی متناقض، به این معنی است که باید به آزادی دیگران نیز به همین منظور احترام بگذارم.

بنابراین ما چیزی داریم که او آن را اصل سازگاری عمومی می‌نامد. اصل سازگاری عمومی، که در واقع اصل کلیت‌پذیری کانت است. شما نمی‌خواهید اهداف، مقاصد و حقوق خودتان را با نقض همان حقوق دیگران اعمال کنید.

این امر نقض اصل سازگاری عمومی خواهد بود. و بنابراین او سعی کرده است اخلاق کانتی را از این طریق بازسازی کند. آلن دانگان، که او نیز سال‌ها در شیکاگو بود و سپس به کلتک نقل مکان کرد، تنها یک سال و نیم، دو سال پیش درگذشت.

کتاب آلن دانگان، «نظریه اخلاق»، نیز کانتی است. کاری که او سعی در انجام آن داشت، این بود که اصل احترام به اشخاص را مورد توجه قرار دهد و ببیند از آن چه چیزی می‌توان در قالب اجرای نوع خاصی از اخلاق استنباط کرد. کاری که او انجام داد این بود که استدلال کرد اصول اساسی اخلاق یهودی-مسیحی درست هستند.

جالب خواهد بود که او یک بار وقتی اینجا بود این را به من گفت، که اگرچه سال‌ها طول کشید تا این موضوع را بررسی و استدلال کند، اما پس از اینکه کتاب به چاپخانه رفت، به این نتیجه رسید که اگر اخلاق یهودی-مسیحی درست باشد، احتمالاً الهیات زیربنایی آن نیز درست است، و او باید مسیحی شود. و از آنجایی که فردی اخلاق‌گرا بود، این کار را کرد. و در عین حال فردی کاملاً برجسته بود.

که مطمئنم در زمینه‌های مختلف شنیده‌اید. سه اثر در این زمینه که بسیار تأثیرگذار هستند و نشان‌دهنده‌ی چرخشی از رویکردهای مبتنی بر قانون به تصمیمات و اعمال اخلاقی هستند.

روی‌گردان از آن، رویکردی قاعده‌مند به تصمیمات اخلاقی. اخلاق تصمیم‌گیری. روی‌گردان از آن به چیزی که ما اخلاق فضیلت می‌نامیم.

تأکید بر شخصیت اخلاقی. ویژگی‌های اخلاقی فرد. به جای کیفیت اخلاقی اعمال فردی.

حال، در کتاب «در پی فضیلت»، او واقعاً کل تاریخ اخلاق را از دوران پیشاسقراطی، در واقع از دوران هومری، قبل از پیشاسقراطیان، از دوران هومری تا دوران پساکانتی، دنبال کرد. او این نکته را مطرح می‌کند که یونانیان اولیه و پس از آن تا افلاطون و ارسطو و رواقیان و تا قرون وسطی، همگی در درجه اول به پرورش فضیلت علاقه‌مند بودند. نگرانی برای رشد و تکامل روح را می‌توانید در افلاطون ببینید.

شما در آثار آگوستین و دیگران، رشد شخصیت را می‌بینید. و در واقع، تا قرن هجدهم، در عصر روشنگری رشد اخلاق مبتنی بر قانون که در آن تصمیم‌ها و اعمال اولویت دارند، دیده نمی‌شود. حال، باید مراقب باشید که بیش از حد تعمیم ندهید.

زیرا مطمئناً در افرادی مانند آگوستین و توماس آکویناس، با رویکردهای قانون طبیعی خود به اخلاق دغدغه‌ای در مورد قوانین اخلاقی، یعنی قانون اخلاق طبیعی، و همچنین قانون کتاب مقدس، برای هدایت تصمیمات اخلاقی و ایجاد اعمال درست وجود دارد. این وجود دارد. اما دغدغه بزرگتر، فضایل است.

در واقع، جالب است بدانید، و شاید در ابتدا شنیدن آن متناقض به نظر برسد، که وقتی توماس آکویناس در مورد قوانین نظریه جنگ عادلانه صحبت می‌کند، این کار را تحت عنوان بزرگ فضیلت عشق انجام می‌دهد. فضیلت عشق. زیرا عشق مستلزم آن است که عدالت با عشق آمیخته شود.

و بنابراین جنگ عادلانه باید به این شکل درک شود. با این حال، کاری که مک‌این‌تایر انجام می‌دهد، نه تنها ردیابی توسعه این دو سنت در اخلاق است، بلکه نگاهی به آنچه پس از فضیلت در اخلاق مبتنی بر قانون آمده است، نگاهی به توسعه فایده‌گرایی و بی‌تفاوتی کامل آن به مسائل فضیلت نیز می‌اندازد. می‌بینید، این مکتب صرفاً به حداکثر فایده اعمال و سیاست‌ها علاقه‌مند است.

او به دنبال اهداف غیراخلاقی است، نه هدف اخلاقی رشد شخصیت. او این کار را می‌کند. اما همچنین این نکته را مطرح می‌کند که اینها بر سنت‌های مختلف، سنت‌های فلسفی متفاوتی که با هم قابل مقایسه نیستند، مبتنی هستند.

حال، صحبت از قیاس‌ناپذیری به این معناست که نمی‌توانید یکی را با هنجارهای دیگری ارزیابی کنید. نمی‌توانید یکی را به اصطلاحات دیگری ترجمه کنید. آنها قابل تقلیل به یکدیگر نیستند.

و او این موضوع را در جلد دوم از این مجلدات، «عدالت چه کسی، کدام عقلانیت؟»، بیشتر دنبال می‌کند. پرسش «عدالت چه کسی؟»، قیاس‌ناپذیری سنت‌ها را تا آنجا که به معنا و الزامات عدالت مربوط می‌شود آشکار می‌کند. اما «عقلانیت چه کسی؟» بر قیاس‌ناپذیری دلایلی که برای دیدگاه‌های اخلاقی ارائه شده ارائه می‌شوند، تأکید دارد. معیارهای مختلفی برای قضاوت عقلانی وجود دارد.

و این مضمون بار دیگر در جلد سوم او، که فقط چند سال پیش منتشر شد، با عنوان «سه نسخه رقیب از پژوهش اخلاقی» مطرح می‌شود. سه نسخه رقیب از پژوهش اخلاقی. حال، اگر وقت دارید که فقط یکی از این سه را بخوانید، سومی را بخوانید.

این کتاب خیلی مختصرتر از بقیه است. به نظرم می‌شد هر کدام از کتاب‌های دیگر را هم نوشت و بحث را به طور مؤثر در نصف این حجم ارائه داد. اما مک‌این‌تایر از آن دسته آدم‌های اسکاتلندی-ایرلندی بزرگی است که در زبان و علایقش بسیار پرشور و حرارت است، به طوری که نوشته‌هایش با انواع و اقسام اطلاعات تاریخی، به خصوص در مورد اسکاتلندی‌ها، جذاب است.

منظورم این است که شما در مورد تاریخ اسکاتلند و کل این موضوع آموزش می‌بینید، اما در مورد موضوعات دیگر نیز همینطور. او علایق جذابی به تاریخ اجتماعی دارد، نه فقط تاریخ فکری، بلکه تاریخ اجتماعی که به طور بسیار مؤثری در این کتاب نمود پیدا می‌کند. حال، سه سنت رقیب جلد سوم، سنت‌هایی هستند که آشکارا در دیدگاهشان نسبت به عقل و همچنین دیدگاهشان نسبت به مبنای اخلاق متفاوتند.

شماره یک، سنت ارسطویی است. سنت ارسطویی، که البته توسط توماس آکویناس به طور کامل‌تری توسعه یافته است. نسخه دوم، نسخه عصر روشنگری قرن هجدهم و نوزدهم است.

او به نسخه‌ای از دایره‌المعارف بریتانیکا مربوط به قرن نوزدهم اشاره می‌کند که مقاله‌ای در مورد اخلاق دارد و اخلاق را مانند علم دیگری در نظر می‌گیرد که به تدریج دانش اخلاقی بیشتری را جمع‌آوری می‌کند و به طور جهانی به رسمیت شناخته می‌شود تا زمانی که یک علم اخلاق جهانی داشته باشیم که کاملاً مبتنی بر استدلال پوزیتیویستی باشد. خب، این نوع رویکرد عقل‌گرایانه، که او آن را نتیجه رویکرد قانون‌محور برخی از نویسندگان قرن هجدهم می‌داند. سپس نسخه سوم، سنت سوم، نیچه است.

و البته این چیزی است که او به بقیه اضافه می‌کند. و فکر می‌کنم منصفانه است که بگوییم او اخلاق نیچه‌ای قوی و ضعیف‌الاراده در نبرد قدرت را اضافه می‌کند. می‌دانید، همان چیزهای نیچه‌ای

، زیرا در حالی که او روی این چیزهای دیگر کار می‌کرد، ما شاهد ظهور مجدد پست‌مدرنیسم بوده‌ایم همانطور که می‌بینید، با تأکیدی که اکنون بر آن داریم و آن را درست‌اندیشی سیاسی می‌نامیم، اما در اصل ذهنیت‌گرایی بود، صحبت از حقیقت من و معیارهای اخلاقی من و غیره و غیره، از ادعای خواسته‌های نه مبتنی بر عقلانیت بلکه مبتنی بر اراده. و بنابراین او این سه گزینه را مطرح می‌کند و سعی می‌کند بیان کند که تصمیم‌گیری بین آنها واقعاً به چه چیزی منجر می‌شود. اما به یاد داشته باشید که آنها مفهوم متفاوتی از آنچه عقلانیت را تشکیل می‌دهد، دارند.

در مورد سنت اول، مفهوم حکمت وجود دارد که از ارسطو، حکمت و تدبیر می‌آید. این مفهوم از ارسطو و دوباره در قرون وسطی آمده است. در سنت دوم، استدلال قیاسی به شیوه‌ای شبه‌علمی مطرح است بنابراین ایده‌آل علمی است.

و البته در مورد سوم، دلیل صرفاً توجیه کردن است. او بنده‌ی احساسات است. و می‌توانید از اینجا بفهمید که او از کجا می‌آید.

جالب اینجاست که این نوع چیزها کاملاً با زندگی‌نامه خودش گره خورده است. چون او در جوانی در دهه میلادی شروع به نوشتن درباره مسئله زبان دینی کرد. یادتان هست که سهم او در بحث زبان دینی ۵۰ صحبت از کلیشه‌های خاص و منحصر به فرد بود، ماهیت خاص زبان‌های دینی که از سایر کاربردهای زبان متمایز است، به طوری که شما نمی‌توانید به واسطه انواع دیگر کاربردهای زبان، از باور دینی حمایت کنید.

نکته این است که در آن زمان، او یک الهیات کاملاً بارتی داشت، مبنی بر اینکه خدا کاملاً مستقل از فرآیندهای عقلانی و از طریق نوعی مواجهه وجودی شناخته می‌شود. خوب، در طول سال‌ها، او کاملاً از مسیحیت فاصله گرفت. او به مارکسیسم علاقه‌مند بود و این سه کتاب نشان دهنده حرکت تدریجی او به سمت نوعی خداباوری است. بنابراین وقتی کتاب «در پی فضیلت» را منتشر کرد، ارسطویی بود، اما به مسیحیت برنگشت.

و این روند به گونه‌ای ادامه داشته است که در جلد سوم، او دیگر فقط یک ارسطویی نیست، بلکه یک توماسیست و یک کاتولیک معتقد است، همانطور که می‌بینید. بنابراین او به ایمان مسیحی بازگشته است و همانطور که قبلاً گفتم، مانند بسیاری از افراد خوب دیگر، او اکنون در نوتردام است.

بنابراین، این مسیری است که اخلاق در آن پیش رفته است. بنابراین فکر می‌کنم منصفانه است که بگوییم در طول ۲۰ سال گذشته، این پنج نفر تأثیرگذارترین افراد در اخلاق بوده‌اند. احساس من این است که تأثیر رالز ادامه دارد و ادامه خواهد یافت، حتی بیشتر از نوزیک، گویرث و دانگان.

و اینکه در این برهه، شاید رالز در تصمیمات اخلاقی قاعده‌مند و مبتنی بر اصول، و مک‌این‌تایر در اخلاق فضیلت، دو نویسنده‌ای باشند که بیشترین بحث‌ها در موردشان شده، افرادی که باید با آنها آشنا شوید، خوب، بگذارید همین‌جا نگرش دارم و بگذارم خودتان سوال کنید، بازخورد بدهید، نظر بدهید، اضافه کنید هر چه می‌خواهید. نتیجه این است که اخلاق هنجاری، مانند فلسفه دین، دوباره زنده و پویاست، با این وجود، الف.

آنها چگونه با عدالت و رحمت برخورد می‌کنند؟ در مورد عدالت، بله. شما صحبت‌های زیادی در مورد عدالت می‌شنوید. رالز عدالت را از نظر توزیع عادلانه مزایا و هزینه‌های یک جامعه تعریف می‌کند.

نوزیک، از نظر حمایت از حقوق فردی، اساساً از حقوق اکتسابی حمایت می‌کند. گویرث از نظر احترام به شخص دیگر و پروژه زندگی او. و دوباره دونگان، از نظر حقوق فردی

بنابراین فکر می‌کنم منصفانه است که بگوییم تأکید بر عدالت از منظر نظریه حقوق است. و فکر می‌کنم جالب است که هیچ‌کدام از این چهار نفر فایده‌گرا نیستند. این به آن معنا نیست که آنها ملاحظات پیامدی را نادیده می‌گیرند؛ آنها این کار را نمی‌کنند.

اما آنها به این معنا که روی همه چیز با اصل سودمندی کار کنند، فایده‌گرا نیستند. بنابراین، احترام به اشخاص، نکته کانتی، و نظریه‌های حقوق بشر به نظر می‌رسد که بسیار محوری هستند. هر دو، البته فعلاً. دونگان، مطمئناً می‌گویند که اخلاق کتاب مقدس به طور قابل توجهی فراتر از رویکرد کانتی به اخلاق است.

اگرچه مطمئن نیستم که او هرگز این کار را به طور کامل و رضایت‌بخش انجام داده باشد. من به یاد دارم که او چند سال پس از انتشار نظریه اخلاق، سخنرانی‌های اصلی را در کنفرانس فلسفه ما ارائه داد. در زمان بحث، به یاد دارم که ریچ مائو از کالج کلونین در آن گوشه، اگر در ضلع شرقی ادموند بودیم، ایستاده بود و از دانگان در آنجا پشت تریبون سوال می‌پرسید و سعی می‌کرد گام به گام او را راهنمایی کند تا نحوه تأثیر اخلاق مسیحی بر تفکر اخلاقی‌اش را بیان کند.

و او به تدریج داشت پیشرفت می‌کرد و کم‌کم داشت متوجه این موضوع می‌شد، اما مجبور بود به شیوه‌هایی فکر کند که قبلاً هرگز، قبل از اینکه خدا باور شود، به آنها فکر نکرده بود. او در یک خانواده متدیست در استرالیا بزرگ شد، اما فکر می‌کنم از زمان تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد، زیاد از منظر خدا باوری فکر نکرده بود. خب، مک‌این‌تایر تأثیر زیادی در بین اخلاق‌دانان مسیحی دارد.

او تأثیر زیادی بر استنلی هاورواس، متکلم، داشته است. هاورواس اخلاق فضیلت را از موضعی الهیاتی‌تر توسعه داده و آن را با رویکردهای روایی به اخلاق، یعنی روایت سنت، پیوند داده است. می‌توانید این نوع چیزها را به طور ضمنی در تأکید بر سنت‌های مختلف ببینید. بنابراین، مشارکت در زندگی یک سنت، زندگی یک جامعه، و ساختن داستان آن از آن خود، یکی از راه‌هایی است که از طریق آن ارزش‌های آن سنت را درونی می‌کنید و شروع به پذیرش فضایل آن سنت می‌کنید.

و بنابراین کل نظریه رشد اخلاقی عمیقاً تحت تأثیر این نوع رویکرد قرار گرفته است. مک‌این‌تایر چگونه می‌گوید که شما فضایل یک سنت خاص را نقد می‌کنید؟ بله، این نقطه ضعف است. شما سعی می‌کنید انسجام را حفظ کنید.

شما سعی می‌کنید به تأثیر آن بر دیگران و محصول نهایی نگاه کنید. اما به نظر نمی‌رسد که او هیچ نقطه مرجع انتقادی روشنی را توسعه داده باشد. بنابراین، مسئله، منظورم ارزش اخلاقی و اجتماعی آن چیز بود، به وزن کردن آن تبدیل می‌شود.

در «در جستجوی فضیلت» می‌بینید، یکی از اولین کارهایی که او انجام می‌دهد، ایجاد تضاد بین اخلاق اشرافی، سنت هومری و چیزی است که بعداً به اخلاق سقراطی تبدیل می‌شود، می‌بینید، جایی که فرد به زیبایی قدرت و افتخار علاقه‌مند است. این همان اخلاق اشرافی است. و اگر با نوشته‌های هومر آشنا باشید، می‌توانید آن را در قهرمانان او ببینید.

اما سقراط خیلی فرق می‌کند. دغدغه‌ی او عدالت است. دوستی

با احترام. با احترام، می بینید. حالا، او... آیا می توانم بگویم اشتباه است؟ اشتباه

، پایین تر، بله. به نظر نمی رسد که اشتباه بگوید. به نظر می رسد که از نظر نوع جامعه ای که ساخته شده، پایین تر می گوید.

یکی اسپارت را ساخت. دیگری آتن را. انتخاب با شماست

.بله. بله، دقیقاً. کاملاً دقیق و درست گفتم

.در واقع، شکوفایی انسان اصطلاحی است که اغلب برای پایان، هدف استفاده می شود. شکوفایی انسان، شکوفایی به چه معناست؟ خب، در سنت ارسطویی، به معنای شکوفایی کامل است

.شکوفایی کامل. شکوفایی. شکوفایی کامل پتانسیل انسانی

.اما این مستلزم یک غایت شناسی ارسطویی است. خب، از بحث اصلی عبور کردیم